

نویسنده: لوک رایان

بررسی کتاب روٹ
از عهد عتیق



اسرار کتاب روٹ

RUTH

نام کتاب

اسرار کتاب روث

بررسی کتاب روث از عهد عتیق

نویسنده: لوك رایان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱.....	پیش گفتار:
۳.....	مقدمه‌ای تاریخی:
۶.....	انتخاب سرنوشت ساز:
۱۳.....	آغاز داستان روٹ:
۱۹.....	روٹ در کشتزار بو عز:
۲۸.....	انتخاب روٹ به عنوان عروس بو عز:
۳۷.....	روٹ عروس بو عز:

به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور
سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می آید.
* به نام خداوند عیسی مسیح *

پیش گفتار:

کتاب روث هشتمین کتاب از مجموعه کتب عهد عتیق است که وقایع مکتوب در آن به زمان بروز قحطی بر اسرائیل در عصر داوران اشاره دارد. وقایع کتاب روث به قبل از آغاز زمان پادشاهی شاول که نخستین شاه اسرائیل بوده بر می گردد. هر چند این کتاب به لحاظ سیر روایی بیشتر به یک رُمان زیبا و جذاب شباهت دارد، اما از یک سو گویای بخشی از حقایق تاریخ قوم اسرائیل، و از سویی دیگر حاوی تعالیمی بسیار عمیق و بنیادی در ایمان، و همچنین سایه‌ای از وضعیت کلیساهای آینده نیز می باشد.

روث که بیوه زن جوانی از اهالی موآب و غیر اسرائیلی بوده، شخصیتی است مهم که با وارد شدن به قوم اسرائیل، در زنجیره شکل دهنده نسب نامه خداوند عیسی مسیح قرار گرفت. او از بوعز که از اهالی افراته در بیت لحم بوده، صاحب فرزندی به نام عوبید می شود. از نسل عوبید، داوود پادشاه و نهایتاً خداوند عیسی مسیح از همین رگه وارد دنیا می شود. در نسب نامه خداوند عیسی مسیح، که متی اعلام فرموده، نام روث را نیز در آن مکتوب نموده است: «و شلمون، بوعز را از راحاب آورد و بوعز، عوبید را از روث آورد و عوبید، یسا را آورد. و یسا داوود پادشاه را آورد و داوود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد» (متی ۱: ۵ - ۶).

کتاب روث از جمله کتبی است که بر خلاف ظاهر داستان گونه اش که روایتگر بخشی از تاریخ قوم اسرائیل می باشد، دارای اسراری شگفت انگیز از حقایق آینده کلیسا نیز می باشد که دانستن آن خصوصاً برای مسیحیان و کلیساها ضروری می نماید.

در این نوشتار قصد داریم به اسرار مستتر در این کتاب، که تا کنون به آنها پرداخته نشده، بپردازیم. لذا از شما خواننده محترم استدعا می گردد، قبل از ادامه مطالعه این

نوشتار، در ابتدا حتماً یک دور کامل کتاب روث را مطالعه فرموده و سپس به ادامه مطالب این کتاب خوب توجه کنید.

هر چند کتاب روث، یک کتاب تاریخی و واقعی است، اما مانند تمامی شگفتیه‌های کتاب مقدس، این کتاب نیز در عین واقعی بودن در بطن خود اسرار و تمثیلهای و سایه‌های شگفت انگیزی دارد.

معمولاً می‌بایست هر تمثیل و سایه کتاب مقدسی را در زمان بررسی آن آشکار نمود، اما کتاب روث به لحاظ پیچیدگی عمیق مفاهیم آن و شرایط بسیار خاصی که دارد، لازم است تا قبل از وارد شدن به حقایق مستتر در آن، با چند نماد مهم که در طول کتاب دائماً از آنها ذکر می‌شود، در همین ابتدا آشنا گردید تا در روند توضیحات، درک مطالب آسان‌تر گردد.

برخی از شخصیت‌های این کتاب هر کدام نماد حقیقت‌هایی روحانی، به غیر از اشخاص واقعی تاریخ‌سازی که در آن عصر بوده‌اند، می‌باشند. لذا لازم است از این حقایق آگاهی داشته باشید:

- ✓ بوعز نماد خداوند عیسی مسیح است؛
- ✓ ولی نزدیک‌تر از بوعز نماد شریعت بر حق خدا در اسرائیل است؛
- ✓ نعومی نماد قوم اسرائیل در دوره مسیح است؛
- ✓ عرفه نماد کلیسای برگشته به سمت امتها است؛
- ✓ روث نماد کلیسای برگزیده از میان امتها است؛

به این نکته توجه داشته باشید که نعومی، عرفه و روث، هر سه زن و نماد کلیسا می‌باشند.

در هر جای کتاب وقتی در خصوص این اشخاص می‌خوانید، این حقایق روحانی را در خصوص آنها مد نظر داشته باشید.

مقدمه‌ای تاریخی:

«^۱و واقع شد در ایام حکومت داوران که قحطی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت‌لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش.^۲ و اسم آن مرد آلیمَلک بود، و اسم زنش نَعومی، و پسرانش به مَحْلُون و کَلِیون مسمی و اَفْرَاتیانِ بیت‌لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آن جا ماندند.^۳ و آلیمَلک شوهر نعومی، مُرد و او با دو پسرش باقی ماند.^۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عُرْفَه و نام دیگری روث بود، و در آن جا قریب به ده سال توقف نمودند.^۵ و هر دو ایشان مَحْلُون و کَلِیون نیز مردند، و آن زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند» (روث ۱ : ۱ - ۵).

کتاب روث پیش از شرح ماجرای اصلی، مقدمه‌ای کوتاه از چگونگی پیوند خوردنِ روثِ موآبی با قوم اسرائیل را بیان می‌کند. در این مقدمه کوتاه با خانواده آلیمَلک که از اَفْرَاتیانِ بیت‌لحم یهودا بودند، آشنا می‌شویم. آنان در دوره‌ای که خدا از اسرائیل روی برگردانده و بلا و قحطی را برای آن سرزمین مستولی نموده بود، از بلاد خود اسرائیل به سمت قوم موآب مهاجرت نمودند.

خروج خانواده آلیمَلک احتمالاً می‌بایست قبل از روی کار آمدن جدعون به عنوان داور اسرائیل بوده باشد و مربوط به سالهایی باشد که خدا بنی‌اسرائیل را به خاطر شرارت‌هایش، به مدت هفت سال به دست قوم مدیان تسلیم نموده باشد. زیرا در آن سالها اقوام دیگر به همراه مدیان، دائماً به اسرائیل یورش آورده و برای آنان چیزی از محصولات زمین و دامها باقی نمی‌گذاشتند تا به حدی که در اسرائیل قحطی بزرگی حادث شده بود.

کتاب مقدس در این خصوص می‌گوید: «^۱و بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود.^۲ و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی‌اسرائیل شکافها و مغاره‌ها و ملاذها را که در کوه‌ها می‌باشند، برای خود ساختند.^۳ و چون اسرائیل زراعت می‌کردند، مدیان و عمالیق و

بنی‌مشرق آمده، بر ایشان هجوم می‌آوردند.^۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غَزَه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند.^۵ زیرا که ایشان با مواشی و خیمه‌های خود برآمده، مثل ملخ بی‌شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند» (داوران ۶ : ۱ - ۵).

اما موآب، منطقه‌ای که خانوادهٔ اَلِیْمَلْک به آن جا کوچ کرده بودند، قومی بودند از نسل موآب، که پسرِ دخترِ بزرگِ لوط بود. موآب حاصل آمیزش لوط با دختر بزرگش بوده که بعدها تبدیل به قومی سرکش و بر ضد قوم بنی‌اسرائیل گردید: «^{۳۶}پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.^{۳۷} و آن بزرگ، پسری زاییده، او را موآب نام نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان است.^{۳۸} و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن‌عمی نام نهاد. وی تا به حال پدر بنی‌عمون است» (پیدایش ۱۹ : ۳۶ - ۳۸).

وقتی خانوادهٔ اَلِیْمَلْک در موآب ساکن شدند، دو پسر آنان به نامهای مَحْلُون و کَلِیُون با دو دختر موآبی به نامهای روٹ و عُرْفَه ازدواج نمودند. و بعد از گذشت مدتی اَلِیْمَلْک و دو پسرش از دنیا رفتند و نَعومی با دو عروس خود تنها ماند.

اکنون نَعومی، یک زن، از اسرائیل، نماد قوم اسرائیل در زمان مسیح است که به میان امتهای بت پرست رفته. او شریعت خدا را داشت و از میان امتهای دو عروس برای فرزندان و خاندان خود گرفته بود. پس از گذشت سالها و فوت همسر و دو پسر نَعومی زمان آن رسیده بود تا او به میان قوم خود، که دیگر در آرامی قرار گرفته بود برگردد و در زیر سایهٔ خدای اسرائیل ساکن شود.

بازگشت به حیطةٔ اسرائیل یا ورود به میان قوم برای هر کسی، چه اسرائیلی و چه غیر اسرائیلی، لازم بود تا زیر شریعت داده شدهٔ خدا سلوک نماید. و این زمانِ انتخاب برای دو عروس نَعومی بود، که به نوعی با اسرائیل پیوند خورده بودند.

نَعُومی نیز دو عروس خود را از میان قوم بت پرست بیرون کشید و راه سرزمین اسرائیل را در پیش گرفت: «پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقّد نموده، نان به ایشان داده است.^۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند» (روٹ ۱ : ۶ - ۷).

حرکت آنان به سمت اسرائیل، نماد کسانی است که خداوند را شناخته و به سمت او حرکت می کنند. ایماندارانی که به مسیح ایمان آورده اند و به سمت او حرکت می کنند.

انتخاب سرنوشت ساز:

نعمی به همراه دو عروس خود به سمت اسرائیل حرکت می‌کند؛ اما پیش از رسیدن به سرزمین اسرائیل، دو عروس او می‌بایست از یک امتحان بزرگ که سرنوشت آنان را تعیین می‌نمود، عبور می‌کردند. در این امتحان آنان می‌بایست با آگاهی کامل انتخابی می‌کردند که مسیر زندگی آنان را بالکل تغییر می‌داد.

نعمی در ابتدا از آنان برای همراهی نظر نخواست و در ابتدا آنان را از میان قوم بت پرست که محکوم به هلاکت بودند، بیرون کشید و با خود همراه کرد؛ و وقتی که آنان را از آن حیطه بیرون کشید به آنان فرصت انتخاب داد.

همیشه خداوند نیز به این گونه عمل می‌کند، در ابتدا شخص را در مسیر حیات و برکت قرار می‌دهد، و مقدمات را برای او فراهم می‌کند و آنگاه او را در ادامه، مخیر به انتخاب و می‌گذارد؛ این طرق خدا است. خدا زمانی که اسرائیل را از مصر بیرون کشید و به سمت سرزمین وعده هدایت می‌نمود، در ابتدا آنان را از اسارت مصر رهانید و در مسیر راه به آنان فرصت انتخاب داد و به آنها فرمود.

«امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم؛ پس حیات را برگزین تا تو با ذریت زنده بمانی^{۲۰}. و تا یهوه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و به او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر تو است تا در زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی» (تثنیه ۳۰: ۱۹ - ۲۰).

نعمی نیز با دو عروس خود چنین کرد و پس از بیرون کشیدن آنان از میان اقوام بت پرست محکوم به هلاکت، برای مابقی راه تا به مقصد به آنان فرصت داد تا آزادانه انتخاب نمایند. زمان انتخاب برای دو عروس نعمی، که نماد کلیسا بودند داشت می‌رسید

و می‌بایست برای آن چه در انتظار آنان بود، انتخاب می‌کردند. و از این جا به بعد بود که نعومی آنان را آزاد گذاشت تا بین وعده‌های خدا و لذات دنیا انتخاب کنند.

«^۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: بروید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کند، چنان که شما به مردگان و به من کردید.^۹ و خداوند به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید. پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند.^{۱۰} و به او گفتند: نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.» (روث ۱ : ۸ - ۱۰).

عروسان او، فرا خوانده شده بودند، تا وارد ملکوت خدا گردند، آنان اسرائیلی نبودند، بلکه از امتی دیگر به آن ملحق شده بودند، این نماد کلیسا از میان امتها است. عروس دوم که عرفه نام داشت، نماد کلیسای جا زده و بازگشت کننده به سوی رسوم و خدایان دروغین، یا به عبارتی کلیساهای فرقه‌ای که با دنیا در آمیخته است می‌باشد. و عروس اول که روث بود، نماد کلیساهای برگزیده خداوند که دل او با کلام و شریعت خدا می‌باشد، است.

و حال موقع آزادی انتخاب این دو رسیده بود و نعومی به آنان فرصت انتخاب داد. این جا کمی تأمل کنید. در ابتدا هر دو گفتند با تو به سمت سرزمین وعده خواهیم آمد. هنوز آنان از سختی‌هایی که در زندگیشان خواهد آمد، آگاه نبودند! پس در ابتدا می‌پنداشتند بدون مشقت صاحب تمام نیکوییهای پیش روی خواهند شد، لذا آواز همراهی سر دادند؛ مانند تمام کلیساها، که تا زمانی کلام خدا برای آنان مشقتی نداشته باشد به آن وفادار می‌مانند.

پس نعومی کلامی سخت‌تر به آنان گفت، کلامی که حکایت از محرومیت و سختی داشت، این لحظه امتحان آنان بود: «^{۱۱} نعومی گفت: ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیایید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟^{۱۲} ای دخترانم

برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزام،^{۱۳} آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نی ای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چون که دست خداوند بر من دراز شده است» (روٹ ۱ : ۱۱ - ۱۳).

این سخن نعو می درست بود؛ دست خدا بر او دراز شده بود، اما برای عروسان او یعنی کلیسا، دستان خدا گشاده بود، نعو می این نکته را برای آنان آشکار ننمود تا انتخاب آنان با دانستن مشقات بسیار، حسب رضایت دل برای ملحق شدن به قومیت خدا باشد. آیا می دانید؟! هیچگاه نمی بایست کسی را با وعده های زیبا به کلیسا آورد و یا کسی را در کلیسا با وعده های کاذب و بی اساسی که خدا نفرموده نگهداشت. هر شخصی می بایست در سخت ترین شرایط انتخاب کند. عملکرد خدا در طول تاریخ کتاب مقدس گواه بر این مدعا است. او حتی قوم برگزیده خود را از مسیر دشوار بیابان به سمت سرزمین موعود حرکت داد.

خداوند عیسی مسیح نیز علاوه بر وعده های آسمانی، هرگز به کلیسای خود در زمین وعده های نیکو نداد بلکه هشدار به سختیها و رنجهای کشنده داده بود: «این را به شما گفتم تا لغزش نخورید^۲ شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می آید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می کند.^۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، به جهت آن که نه پدر را شناخته اند و نه مرا.^۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم» (یوحنا ۱۶ : ۱ - ۴).

و ایضاً باز در جایی دیگر می فرماید: «^{۱۶}هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.^{۱۷} اما از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تازیانه

خواهند زد،^{۱۸} و در حضور حکام و سلاطین، شما را به خاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امتّها شهادتی شود.^{۱۹} اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگوئید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،^{۲۰} زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.^{۲۱} و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛^{۲۲} و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد.^{۲۳} و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما می گویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت» (متی ۱۰: ۱۶ - ۲۳).

در تاریخ کلیسا نیز تا وقتی کلام خدا برای کلیسا مشقّتی نداشت، همه وفادار به کلام خدا بوده و از خود ایماندارانی پر از محبّت نشان می دادند. اما تاریخ گواه است که هرگاه رویی ناخوشایند برای کسی در کلیسا نشان داده شود، او کلاً خواهد برگشت و به سمت جایگاه پیشین خود سقوط خواهد کرد. در چنین شرایطی اگر کسی از باور به مسیح برنگردد، ولی باز یک شاخه جدا شده از اصل کلیسا است که نتیجه آن، بازگشت به سمت جایگاه پیشینش می باشد. یعنی جدایی، شقاق و فرقه شدن، که به آن فرقه گرایی و ایجاد یک فرقه بیرونی می گویند، که در نظر خدا مساوی با هلاکت است.

حال وقتی نعومی رویی ناخوشایند به عروسان خود نشان داد چه شد؟: «^{۱۴} پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرّفه مادر شوهر خود را بوسید، اما روٹ به وی چسبید.^{۱۵} و او گفت: اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.^{۱۶} روٹ گفت: بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی می آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.^{۱۷} جایی که بمیری، می میرم و در آن جا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از

تو جدا نماید.^{۱۸} پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است، از سخن گفتن با وی باز ایستاد» (روث ۱ : ۱۴ - ۱۸).

دقت کردید؟ عرفه با دانستن مشقات ناخوشایند، راه خود را برگرداند و به ابتدای خود برگشت، این نماد کلیساهای فرقه‌ای است که از مسیر حرکت به سوی کلام و شریعت خداوند با شنیدن هر سخن ناخوشایندی در مخالفت با طبع خود، روی بر می‌گردانند.

اما روث با در نظر گرفتن تمام رنجهای آیتی، با ایمان قلبی و پذیرش شریعت و کلام خدا که در اسرائیل بود، خود را به آن ملصق نمود. کلیسای حقیقی خداوند نمی‌تواند خود را از جایی که کلام خدا می‌باشد، جدا بنماید. کلیسای برگزیده خدا همیشه با کلام همراه می‌ماند، هرگز به عقب بر نمی‌گردد.

سرتاسر کتاب مقدس از این دوگانه‌های هم سو در ابتدا حکایت می‌کند که بعد از مدتی، وقتی به تجربه می‌افتند یکی به راه لعنت و دوری از خدا، و دیگری صاحب برکات و همراه با خدا می‌گردد. یکی افتاده و رد شده و دیگری مقبول و برگزیده؛ یکی بر ضد خدا و بی‌ارزش کننده حق نخست‌زادگی، و دیگری دوستدار خدا و مشتاق برای داشتن حق نخست‌زادگی؛ مانند: قائن و هابیل؛ اسماعیل و اسحاق؛ عیسو و یعقوب؛ یهود و مسیحیت. همیشه اولی که مستحق بوده حق خود را وا گذارد و خارج شد و نصیبش به دیگری رسید. از این روی همیشه نگاه خدا با آنی بود که به دنبال نخست‌زادگی و مقبولیت در نظر او بوده است.

اما این را بدانید، با این که در عهد جدید نیز این دوگانه‌ها را می‌توان دید، اما جایگاه اولی و دومی در عهد جدید به شکلی دیگر است. در عهد جدید دوگانه‌ها متغیر می‌شود. دیگر از ابتدا دو کلیسا دیده نمی‌شود. از همان ابتدا فقط یک کلیسا بود که در زیر نام خداوند عیسی مسیح قرار داشت. از حدود قرن چهارم میلادی، عده‌ای از کلیسای خداوند جدا شدند و بنای تفرقه و جدایی سر دادند و برای کلیسای خود نام و نشانی دیگر

به غیر از نام خداوند عیسی مسیح را گرفتند؛ آنان به این گونه نسبت به خداوند زناکاری نموده و از بدنهٔ کلیسا خارج شدند و حق نخست‌زادگی خود را از دست دادند.

وقتی به ماجرای روث و عرفه همسران دو برادر به نامهای مَحْلُون و کَلِیُون نگاه می‌کنید، سایه‌ای از کلیسا دیده می‌شود، نه آن چه بین قائن و هابیل، یا اسماعیل و اسحاق، و یا عیسو و یعقوب گذشت. روث و عرفه در ابتدا هیچ تفاوت رفتاری با یک دیگر نداشتند، در صورتی که در دوگانه‌های عهد عتیق، آنان از ابتدا و در نفس خود کاملاً در تضاد یک دیگر بودند. در این روایت روث که همسر مَحْلُون بود و بزرگ‌تر برکت می‌یابد، مانند کلیسای خداوند عیسی مسیح که از ابتدا بود و از ادامهٔ مسیر تا رسیدن به وعده باز نماند.

برای رسیدن به وعده‌های نیکوی خدا، فقط می‌بایست به پیش رفت. برگشت به عقب، برابر خواهد بود با آن چه بر زنِ لوط حادث شد. زن لوط پس از آن که فیض نجات را گرفت و از شهر سدوم خارج شد تا در مسیر نجات، برکتِ حیات را بیابد، اما وقتی مسیر پر مشقت پیش روی را دید، زمان تجربهٔ او سر رسید، پس خدا اجازه داد تا انتخاب نماید. و چون دل او پیش ثروت و رفاهی که در پشت سرش بر جای گذاشته بود، با حسرت به عقب برگشت و به آن نگاه کرد. علی‌رغم هشدارِ او که در خصوص بازگشت به عقب، به وی داده شده بود، او دنیا و ثروتش را بیشتر دوست داشت و فیضی را که مفت یافته بود را حرمت نگذاشت، و در نتیجه با نگریستن به عقب هلاک شد.

«^{۲۳} و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد، لوط به صُوغر داخل شد.^{۲۴} آنگاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش، از حضور خداوند از آسمان بارانید.^{۲۵} و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنهٔ شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت.^{۲۶} اما زن او، از عقب خود نگریسته، ستونی از نمک گردید» (پیدایش ۱۹ : ۲۳ - ۲۶).

حال عرفه نیز در لحظهٔ انتخاب به عقب برگشت. هر چند کتاب مقدس دیگر او را به یاد نیاورد ولی می‌دانیم انتهای کار کسی که به میان اقوام بت پرست برگردد و به نکاح

مردی از چنان قومی درآید چه خواهد شد. مقبولیت در اسرائیل که قوم برگزیده خدا از میان تمام امت‌های جهان بود، در قبال سختیهای احتمالی آینده که در خصوصش شنیده بود، برایش اهمیتی نداشت و به راحتی از آن صرف نظر کرد. پس آن را به بهای داشتن شوهری از امتی بت پرست، که در حال برای او آماده بود، نصیب خود را از اسرائیل به مفت فروخت.

در ادامه کتاب می‌بینیم که کلام خدا، عرفه را رها کرد و در عقب روٹ که به دنبال برگزیدگی در قوم خدا بود و از مشقات آن ابایی نداشت، به پیش رفت و در نهایت صاحب برکاتی شد که به واسطه قوم برگزیده خدا به او رسید.

عرفه نمونه کلیسایی است که در پی کلام خدا نمی‌رود و به رسوم امت‌ها بازگشت می‌کند؛ مانند تمام کلیساهای فرقه‌ای که از اصل کلام خدا پیروی نمی‌کنند و سنت‌های بسیاری از مذاهب و باورهای دیگر را در خود جای می‌دهند و به این گونه از زیر فیض کلام حیات بخش خدا خارج می‌شوند.

آغاز داستان روث:

شش آیه آخر از باب اول کتاب روث یک حقیقت جالب را آشکار می‌کند. در ابتدا خوب به این آیات توجه کنید: «^{۱۷}جایی که بمیری، می‌میرم و در آن جا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از تو جدا نماید.^{۱۸} پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است، از سخن گفتن با وی باز ایستاد.^{۱۹} و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت‌لحم رسیدند. و چون وارد بیت‌لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که: آیا این نعومی است؟^{۲۰} او به ایشان گفت: مرا نعومی بخوانید بلکه مرا مَرّه بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.^{۲۱} من پُر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید. پس برای چه مرا نعومی می‌خوانید چون که خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.^{۲۲} و نعومی مراجعت کرد و عروسش روثِ موآبیه که از بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد؛ و در ابتدای درویدن جو وارد بیت‌لحم شدند» (روث ۱: ۱۷ - ۲۲).

گفتیم نعومی نمادی از قوم اسرائیل بود و روث نمادی از کلیسای برگزیده خدا. در عهد عتیق، خدا تنها در میان قوم اسرائیل ساکن بود و آن قوم تنها برگزیده خدا بر روی زمین بوده. در آیه هفدهم، روث که نمادی از کلیسا است به نعومی می‌گوید که هر کجا تو بمیری خواهم مرد و در جایی که تو دفن گردی دفن خواهم شد؛ و چیزی جز مرگ مرا از تو جدا نخواهد کرد.

روث به یک ارتباط و خویشی عمیق با نعومی اشاره می‌کند که جز مرگ چیزی نمی‌تواند آن را پاره کند. دقیقاً مانند ارتباطی که کلیسا می‌بایست با قوم برگزیده خدا که دارندگان کلام خدا بودند داشته باشد. تا به امروز کلیسا همان کلامی را در دست دارد که اسرائیل به دست داشت؛ کلیسا به همان خدایی ایمان و باور دارد که اسرائیل داشت؛ سرمنشأ هر دو یکی است؛ کلیسا نمی‌تواند از تاریخ اسرائیل و کتب مقدس جدا شود.

همان گونه که اسرائیل به لحاظ جسمانی فرزندان ابراهیم خوانده می‌شوند، کلیسا نیز بر حسب ایمان فرزندان ابراهیم می‌باشند. پولس رسول به این نسبت در نامه خود به غلاطیان اشاره می‌کند: «چنان که ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.^۷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند» (غلاطیان ۳: ۶ - ۷).

کلام شریعت خدا همیشه پیوند دهنده قوم برگزیده خدا با کلیسا است. کلیسا خود را از عهد عتیق جدا نمی‌داند و عمیق‌ترین آموزه‌های خود را از عهد عتیق می‌گیرد. ارتباط روٹ با نعومی سایه‌ای از این ارتباط عمیق می‌باشد.

اما عرفه که نماد کلیسای فرقه‌ای و بازگشت کننده به میان امّت‌ها است، خود را از نعومی جدا ساخت. کلیساهای فرقه‌ای هر چند برای ایمان فرا خوانده شده بودند، اما این حق بزرگ خود را غنیمت ندانستند و آن را به بهای ناچیزی از دست دادند.

خوب به عرفه و کلیساهای فرقه‌ای نگاه کنید! عرفه، نعومی را رها کرد و جدا شد؛ با شکل‌گیری اولین فرقه کلیسایی که کتاب مکاشفه او را به مادر فواحش تشبیه می‌کند، آنان از عهد عتیق جدا شدند و آن را کنار گذاشتند و با آن سر دشمنی گرفتند.

عرفه به سمت امّت بت پرست دنیا رفت، کلیساهای فرقه‌ای نیز به سمت بت پرستی و تمام خرافات و انحرافات آن رفتند؛ آنان ابتدا ایمان به خدای واحد را به شرک تبدیل کردند و از آن سه خدای تثلیث را بیرون کشیدند و بعد در ساختمانهای کلیسایی خود انواع مجسمه و تمثالهای کفر آمیز و روشن نمودن شمع و دهها رسوم شرک آمیز دیگر را برپا کردند.

عرفه حتماً می‌بایست با مردی بت پرست و بی‌اعتقاد به یهوه خدای اسرائیل نکاح کرده باشد، در کلیساهای فرقه‌ای ازدواج با ادیان دیگر آزاد شده بلکه امروزه به مراتب فجیع‌تر از آن را می‌بینیم، پیوند نکاح بین هم جنس‌گرایان و انسان با حیوان نیز در بعضی از کلیساهای فرقه‌ای ضد مسیح رسمی گردیده، و این وقاحت تا به حدی پیش رفته که

عملاً برخی از کلیساها مبادرت به برگزاری چنین عقدهای مشرکانه‌ای می‌کنند، که خدا نفرت خود را از این قبیل اعمال اعلام فرموده بود.

عرفه به سرزمین امّتی وارد شد که پر بود از رسوم کافران که خدا فرموده بود از رسوم امّتها نفرت دارد، و کلیساهای فرقه‌ای نیز از تمام امّتهای غیر مسیحی رسوم آنان را وارد کلیساهای خود نمودند؛ رسومی که کوچک‌ترین ربطی به خدای کتاب مقدّس ندارد. رهبران آنان در کمال وقاحت، مراسمی مانند: پهن کردن سفره هفت سین، عید نوروز، کریسمس، بابانوئل، روشن کردن شمع، انواع نیایشها، توسلها و دهها سنّت منحرف دیگر را در کلیساهای خود رواج می‌دهند، که هیچ یک کوچک‌ترین تأییدی از خداوند ندارد، بلکه در کتاب مقدّس نفرت خدا از این قبیل اعمال به صراحت اعلام شده.

در قوم خدا و کلیسای خداوند، روح خدا است که کل در کل همه چیز است. او است که هر منصبی را در کلیسا می‌گمارد، امّا در کلیساهای فرقه‌ای، مقامات مجهول‌الیهویه از منظر خدا و داکترینه‌های انسانی و دانشگاه‌ها هستند که معیار و تعیین کننده می‌باشند.

خداوند به کلیسای خود عطای ایمان برای اخراج روحهای پلید را بخشیده، امّا کلیساهایی هستند که دارای دانشگاه‌های کاذب در خصوص جن‌گیری می‌باشند! در کلیسای خداوند هر خدمتی مانند رسولان و شبانان و معلّمین را مستقیماً خداوند مقرر و به روح‌القدس مهر می‌نماید، امّا کلیساهای فرقه‌ای این قبیل خادمین را از خروجی دانشگاه‌های خود بیرون می‌کشند که هیچ ربطی به خداوند و مسح روح‌القدس ندارد! دهها انحراف دیگر از این قبیل را می‌توان در چنین کلیساهایی دید.

به هر حال در ادامه آیات می‌بینیم که این دو خوانده شده، یعنی نعومی و روث، یا همان اسرائیل و کلیسا، وارد حیطة پادشاهی خدا می‌گردند و برگزیدگی خود را اثبات می‌کنند.

خروج نعومی از اسرائیل و بازگشتش به این شکل، سایه‌ای شگفت از نقشه بزرگ خدا برای نجات تمام امتها در آینده بود. لازم است تا این جا کمی با تعمق بیشتر وقایع را بررسی نموده تا حقیقت طرح خدا برای نجات بشر آشکارتر گردد.

خوب دقت کنید! نعومی که نماد اسرائیل در زمان خداوند عیسی مسیح است، در زمان تنگی و خشونت اقوام تاراجگر از اسرائیل خارج و آواره شد. در زمان خداوند عیسی مسیح، اورشلیم نیز مورد حمله، سلطه و تاراج روم قرار گرفت. وضعیت دوره‌ای که نعومی در آن می‌زیست شباهت بسیاری به دوره خداوند ما داشت.

نعومی در جواب مردم بیت‌لحم به یک حقیقت مهم در خصوص خودش اشاره کرد، و آن دلیل شدن او توسط خدا بود: «^۱من پُر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید. پس برای چه مرا نعومی می‌خوانید چون که خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.» خدا، اسرائیل را با توانگری و دست پر، از مصر خارج نمود، اما در زمان مسیح، این قوم تاراج شده و در اسارت روم بود. او در زمان خروج از اسرائیل به همراه شوهر و پسرانش که میراث‌داران اموال خاندان بودند، رفته بود، و در بازگشتش بدون آنها و تنها با یک عروس خود بازگشته بود.

تاریخ کتاب مقدس می‌گوید که احتمالاً در زمان حمله و تاراج مدیان و عمالیق و بنی‌مشرق بود که نعومی با خانواده‌اش از اسرائیل خارج شده. در این عصر به خاطر شرارتهایی که اسرائیل نموده بود، خدا آنان را به مدت هفت سال به دست مدیان تسلیم نموده بود: «^۱و بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود.^۲ و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی‌اسرائیل شکافها و مغاره‌ها و ملاذها را که در کوه‌ها می‌باشند، برای خود ساختند.^۳ و چون اسرائیل زراعت می‌کردند، مدیان و عمالیق و بنی‌مشرق آمده، بر ایشان هجوم می‌آوردند.^۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غره خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند.^۵ زیرا که ایشان با مواشی و خیمه‌های خود برآمده،

مثل ملخ بی‌شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند» (داوران ۶ : ۱ - ۵).

حال در آن زمانی که اسرائیل شرارت ورزیده و تنبیه شده بود، نعومی از آن میان جدا شده و به سمت امّتها رفت. اما از زاویه‌ای دیگر نیز می‌توان به این وضعیت نگاه کرد. خروج نعومی به سمت امّتها و گرفتن عروسانی از میان آنان مورد قبول قوم نبود، او این را می‌دانست برای همین گفت که «خداوند مرا ذلیل ساخته است.» اما اگر او به سمت امّتها نمی‌رفت روٹ هرگز این فرصت را نمی‌یافت تا وارد قوم خدا گردد. پس روٹ این فرصت را به خاطر خطای نعومی یافت.

این اتفاقی بود که در زمان خداوند عیسی مسیح نیز افتاد. اسرائیل که مغضوب خدا در آن عصر بود و تسلیم روم گردیده بود، در زمانی مقررّ دچار کوری شد و از حیطة کلام خدا خارج شد و مسیح خداوند را مصلوب نمود. اسرائیل در این جا از لحاظ کتاب مقدّسی اشتباه کرد و حتّی مسیح را به طریق امّتها مصلوب نمود، اما این کار باید می‌شد، تا فرصت نجات برای تمام امّتهایی که هرگز اسرائیل آنان را نمی‌پذیرفت، ایجاد گردد.

خطای اسرائیل نه تنها باعث نجات امّتها شد، بلکه عروسی شایسته از میان امّتها برای مسیح با عنوان کلیسا حاصل شد. آن چه در داستان روٹ می‌بینیم، سایه‌ای از چگونگی خطای نعومی و خروج او از حیطة خدا است که باعث ایجاد فرصت برای نجات روٹ از میان امّتهای محکوم به هلاکت، و آماده شدن او به عنوان عروسی برای بوّعز که نماد خداوند عیسی مسیح بود، گردید.

در ادامه کتاب روٹ، خواهید دید که چگونه او نام و میراث خاندان الیملک را زنده و باز می‌گرداند. این نمادی از آینده است، نمادی از کلیسای خداوند عیسی مسیح، که چگونه دوباره موجب پری و نجات برای اسرائیل خواهد گردید.

لذا به همان گونه که از لغزش اسرائیل نجات به امتّها رسید، از پری امتّها، دوباره پری اسرائیل به زیاده حاصل خواهد شد.

قوم اسرائیل هر چند مسیح را نشناخت و او را مصلوب کرد، امّا این یک کوری روحانی بود که خدا بر دیدگان آنان عارض کرد تا آنان فدیۀ قربانی اعظم خدا را بگذرانند، زیرا اگر مسیح مصلوب نمی‌گردید، هرگز نجات خدا به تمام امتّهای جهان نمی‌رسید.

روث در کشتزار بو عز:

از باب دوم کتاب روث، بو عز وارد صحنه می‌گردد. او از خاندان الیمک و یکی از اولیای به حقِ نعومی محسوب می‌شد، چنان که مکتوب است: «^۱ و نعومی خویش شوهری داشت که مردی دولتمند، بو عز نام از خاندان الیمک بود» (روث ۲ : ۱). او مردی ثروتمند و صاحب کشتزاری بزرگ بوده که هر ساله بسیاری در زمینهای او به کار حصاد و خوشه چینی مشغول بودند. در کتاب روث و وقایع مکتوب در آن، او نمادی از خداوند عیسی مسیح است.

ورود نعومی و روث به بیت لحم هم زمان بود با فصل دروی محصول زمین. پس از ورود، روث از نعومی اجازه می‌خواهد تا در موسم حصاد مشغول کار خوشه‌چینی گردد و نعومی او را به این کار روانه می‌کند. «^۲ و روث موآبیه به نعومی گفت: مرا اجازت ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسی که در نظرش التفات یابم، خوشه‌چینی نمایم. او وی را گفت: برو ای دخترم» (روث ۲ : ۲).

روث نماد کلیسای برگزیده خداوند است. او نماد هر فرد مسیحی است که در کلیسای خداوند حضور دارد؛ کلیسای خداوند در موقع حصاد و خوشه‌چینی بیکار نمی‌نشیند. به این گونه کلیسا و ایمانداران برگزیده خداوند تمیز داده می‌شوند، فعال در حصاد روحانی.

خداوند، مسیحیان حقیقی و کلیسای برگزیده خود را به سمت کشتزارهای خود برای کارگری هدایت می‌کند. زمینهای کشاورزی بسیاری وجود دارد، اما یکی از آنان متعلق به خداوند است. روث برای کار، بدون آن که بداند، به طور اتفاقی گذرش به زمینهای بو عز می‌خورد و برای کار به آن داخل می‌شود: «^۳ پس روانه شده، به کشتزار در آمد و در عقب دروندگان خوشه‌چینی می‌نمود، و اتفاق او به قطعۀ زمین بو عز که از خاندان الیمک بود، افتاد» (روث ۲ : ۳).

این حرکت روث سایه‌ای بود از ماهیت کلیسای خداوند عیسی مسیح که بی‌آن که بدانند به سمت مرتع‌های خداوند حرکت می‌کنند. چرا؟ زیرا نامشان پیش از بنیاد عالم برای این مرتع مرقوم شده بود. پولس رسول در خصوص اهمیت نقش هر ایماندار مسیحی در کلیسا، با تشبیه نمودن کلیسای خداوند به بدن روحانی مسیح، این مهم را متذکر می‌شود که به همان گونه‌ای که در یک بدن، هر عضوی نقش و کاری به عهده دارد، در کلیسای خداوند نیز، فرد اندر فرد هر مسیحی می‌بایست نقش و کاری مفید به عهده داشته باشد.

«^۴ زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فرداً اعضای یک دیگر. پس چون نعمت‌های مختلف داریم به حسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت بر حسب موافقت ایمان^۷ یا خدمت در خدمتگزاری، یا معلّم در تعلیم،^۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور.^۹ محبت بی‌ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی ببیونید.^{۱۰} با محبت برادرانه یک دیگر را دوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنماید.^{۱۱} در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایید» (رومیان ۱۲ : ۴ - ۱۱).

این باب از کتاب روث، در همین ابتدا، در خصوص شناختن کلیسای حقیقی خداوند، دو نکته آموزنده بسیار مهم را ارائه می‌دهد: اول آن که هر عضوی از کلیسای خداوند، در امور روحانی خداوند باید مشغول به کار و خدمت باشد. دوم این که کار و خدمت او فقط در کلیسای خداوند است که برایش محسوب گردیده و پاداشی خواهد داشت. خداوند عمله‌گری در کلیساهای دیگر را نمی‌پذیرد، همان گونه که بوعز نیز به روث اجازه نداد تا در زمینهای دیگری کار کند: «^۸ و بوعز به روث گفت: ای دخترم مگر نمی‌شنوی؟ به هیچ کشتزار دیگر برای خوشه‌چینی مرو و از این جا هم مگذر بلکه با کنیزان من در این جا باش» (روث ۲ : ۸).

با توجّه به این آموزه مهم کتاب مقدّسی، دو هشدار جدی برای کلیسا، و مسیحیان نواخته می‌گردد.

هشدار اوّل برای کلیسای خداوند: هرگاه فردی را در کلیسا دیدید که بیکار است و هیچ نقش و خدمتی در کلیسا ارائه نمی‌کند و کلاً بی‌ثمر است، فقط در طول جلسات کلیسا حاضر شده و می‌نشیند و می‌رود، او عضوی از بدن روحانی خداوند یعنی کلیسا نیست. او هیچ شباهتی به روٹ ندارد.

و هشدار دوّم برای ایمانداران مسیحی: هرگاه در کلیسایی بودید که رهبران آن، به اعضای خود اجازه هیچ گونه فعالیت و خدمتی را نمی‌دهند و انتظار دارند تنها مستمعین و تأمین کنندگان مالی کلیسایشان باشید؛ بدانید به مکانی اشتباه رفته‌اید. از آن مکان فوراً خارج شوید که آن مکان، کلیسای خداوند عیسی مسیح نیست.

مسیح از کلیسای خود انتظار کار و خدمت دارد، و از این که چه قدر عمله برای ملکوت کم است، گله دارد: «^{۳۵} و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می‌داد.^{۳۶} و چون جمعی کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی‌شبان، پریشان حال و پراکنده بودند.^{۳۷} آنگاه به شاگردان خود گفت، حصاد فراوان است لیکن عمّله کم.^{۳۸} پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عمّله در حصاد خود بفرستد» (متی ۹ : ۳۵ - ۳۸).

در ادامه ماجرای روٹ، وقتی که او به حیطة کشتزارهای بوغز داخل شد، بوغز او را از کار در کشتزارهای دیگران منع نمود و همچنین به او اجازه نداد که از کشتزار او نیز خارج شود: «^۴ و اینک بوغز از بیت لحم آمده، به دروندگان گفت: خداوند با شما باد. ایشان وی را گفتند: خداوند تو را برکت دهد.^۵ و بوغز به نوکر خود که بر دروندگان گماشته بود، گفت: این دختر از آن کیست؟ نوکر که بر دروندگان گماشته شده بود، در جواب گفت:

این است دختر موآبیه که با نعومی از بلاد موآب برگشته است،^۷ و به من گفت: تمنا این که خوشه‌چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافه‌ها جمع کنم؛ پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آن که اندکی در خانه توقف کرده است.^۸ و بوعز به روث گفت: ای دخترم مگر نمی‌شنوی؟ به هیچ کشتزار دیگر برای خوشه‌چینی مرو و از این جا هم مگذر بلکه با کنیزان من در این جا باش» (روث ۲ : ۴ - ۸).

فقط کافی است وارد کار در حصاد روحانی خداوند گردید، او به شما اجازه نخواهد داد در کشتزارهای دیگر کار کنید، او به شما اجازه اتحاد و مشارکت با کلیساهای دیگر را نیز نخواهد داد. و همچنین هرگز شما را از کار کردن برای خودش نیز معزول نخواهد کرد. در کلیسای او همیشه کار بسیار است.

شاید این سخن کاملاً نامربوط را بسیار شنیده باشید که کسی می‌گوید: کلیسا، کلیسا است دیگر، فرقی ندارد که کجا باشی، هر کلیسایی باشی مال خداوند است؛ او! این یک اشتباه هولناک است، این یک ادعای ضد کتاب مقدسی است. چون برای خداوند، کلیسای او با هر جای دیگر فرق دارد. کلیسای خداوند با تمام کلیساهای دیگر فرق دارد. اگر کلیساها مختلف باشد، یعنی دارای سرهای مختلفی است؛ مسیح سر کلیسای خودش است. یک شخص نمی‌تواند در دو یا چند کلیسا چند آقا را خدمت کند.

خداوند عیسی مسیح در این خصوص کلامی کاملاً روشن و واضح دارد که: «^{۲۴}هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مُمونا را خدمت کنید» (متی ۶ : ۲۴).

غالباً این سخن که کلیسا با کلیسا فرق ندارد را کسانی به زبان می‌آورند که در کلیسایی که بودند، شرایط باب میل آنان نبوده و قصد جدایی از آن را دارند.

یک هشدار جدی! کلیسایی که خداوند عیسی مسیح سر آن است، هرگز قوانین خود را با میل و طبع دیگران هماهنگ نمی‌کند، قوانین کلیسا و نظارت بر آن و مجریانش با خداوند است. بلکه هر ایمانداری می‌بایست خود را با کلیسا هماهنگ سازد، زیرا اگر کسی برای مسیح خریداری شده دیگر از آن خود نیست تا برای خود تصمیم بگیرد. پولس رسول در این خصوص می‌فرماید: «^{۱۹} یا نمی‌دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟^{۲۰} زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید» (اول قرن‌تیا ۶: ۱۹ - ۲۰).

این دسته افراد جزو عیب جویانی هستند که با وارد آوردن هر ایرادی به کلیسای خداوند، حتی اگر به ظاهر با خادمین آن در مخالفت می‌باشند، اما در حقیقت بر ضد خداوند قیام نموده‌اند و ماهیت خود را آشکار می‌کنند.

هر فرد مسیحی می‌بایست در برابر سرور خود، پس از آن که از او نعماتی یافته به خاک افتاده، مطیع و قدردان و سپاسگزار باشد، دقیقاً مانند عملی که روث در برابر پاهای بوعز نمود پس از آن که بوعز او را بسیار محبت نمود و از او خواست که: «^۱چشمانت به زمینی که می‌دروند نگران باشد و در عقب ایشان برو؛ آیا جوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند؟ و اگر تشنه باشی، نزد ظروف ایشان برو و از آن چه جوانان می‌کشند، بنوش.^{۱۰} پس به روی در افتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آن که غریب هستم؟» (روث ۲: ۹ - ۱۰).

کلیسا نیز می‌بایست مانند روث در برابر خداوند سپاسگزاری و فروتنی را پیشه گیرد. اصولاً کلیسای حقیقی خداوند این گونه هست.

این آیات نکات جالبِ تعلیمی دیگری نیز دارد. بوعز منع نمود تا کسی روث را لمس نکند، این خداوند ما عیسی مسیح است که اجازت نمی‌دهد کسی به عمله‌های

کلیسای او دست درازی کند. بوعز آب و غذای روث که عمله او بوده را مقرر فرمود، به همان گونه که خداوند عیسی مسیح نیز خوراک عمله‌های خود را مهیا می‌سازد.

آیا به یاد دارید هرگاه مسیح شاگردانش را برای خدمت در کار حصاد روحانی می‌فرستاد به آنان چه می‌گفت و چگونه نیاز آنان را برآورده می‌کرد؟ از آنان می‌خواست تا برای سفر خدمتی خود هیچ بار سنگینی مانند خوراک و لباس با خود حمل نکنند، زیرا او همه اینها را برایشان مهیا خواهد نمود.

«^۱پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوّت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.^۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.^۳ و بدیشان گفت، هیچ چیز به جهت راه برمدارید، نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه» (لوقا ۹ : ۱ - ۳).

و ایضاً: «^۱و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد. ^۲پس بدیشان گفت، حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله‌ها برای حصاد خود بیرون نماید.^۳ بروید، اینک، من شما را چون برّه‌ها در میان گرگان می‌فرستم.^۴ و کیسه و توشه‌دان و کفشها با خود برمدارید و هیچ کس را در راه سلام ننمایید» (لوقا ۱۰ : ۱ - ۴).

اما پرسشی که روث از بوعز به خاطر محبت بسیار او نمود، پرده از حقیقتی جالب از معیارهای خداوند بر می‌دارد، که دانستن آن برای هر فرد مسیحی بسیار مفید است.

«^۱پس به روی درافتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آن که غریب هستم؟^{۱۱} بوعز در جواب او گفت: از هر آن چه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی، اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر و زمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیش‌تر

ندانسته بودی، آمدی^{۱۲}. خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد» (روٹ ۲ : ۱۰ - ۱۲).

اولین نکته‌ای که بوعز تحسین نمود، رفتار شایسته روٹ در احترام و همراهی کردن نعومی بود. هیچ ایماندار مسیحی نمی‌تواند نسبت به قوم زمینی خدا نیز بی‌توجه و به آن بی‌حرمتی نماید، در حالی که می‌داند نجات و کلام خدا از آن قوم به او رسیده. چگونه می‌شود کلیسا کتب عهد عتیق را به عنوان معیار تعالیم خود بپذیرد، اما نسبت به قومی که خدا کلام خود را به آنان داده گستاخی نماید.

و نیز این نکته مهم را نمی‌بایست هرگز فراموش نمود که خدا بارها اسرائیل را برکت داده و مبارک خوانده. اسحاق نیز در وقتی که حقوق نخست‌زادگی خود را به یعقوب واگذار کرد، او را به طور خاصی برکت داد: «^{۲۸}پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین، و از فراوانی غله و شیر عطا فرماید.^{۲۹} قومها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند، مبارک باد» (پیدایش ۲۷ : ۲۸ - ۲۹).

نکته هولناکی که در این دعای اسحاق دیده می‌شود و می‌دانیم این سخنان از جانب خداوند بوده، در ملعون خواندن هر کسی است که اسرائیل را لعنت کند می‌باشد. اسرائیل قوم برگزیده خدا و صاحب تمام برکات زمینی خدا بود؛ کسی که به او لعنت می‌فرستد و از خود دورباد می‌گوید، تمام برکات را از خود دور ساخته و متعاقباً تمام لعنتهای خدا را به سوی خود خواهد آورد.

در طول تاریخ و خصوصاً امروزه، ملت‌هایی که دائماً در دهانشان لعنت و شعارهای مرگ بر اسرائیل می‌فرستند، نمی‌دانند که به قومی لعنت می‌فرستند که برکت یافته خدا می‌باشد و خدا با دشمنانش دشمنی خواهد نمود. لعن کنندگان اسرائیل بر ضد کلام خدا عمل می‌کنند، در حالی که بلعام جرأت نمود اسرائیل را لعنت کند؛ و در عمل شاهدیم

که تمام این کشورها به انواع مصیبتها و بلایا، و جنگها و خونریزیا گرفتارند، بی آن که اندکی تأمل کنند در این که این همه مصیبتها از کجا است که بر سر آنان می آید.

در صدهای ابتدای مسیحیت نیز وقتی کلیسا به قدرت رسید و سر دشمنی با قوم اسرائیل را برداشت، لعنتها بود که به آنان رسید و خود کلیسا بزرگترین دشمن خونریز خود شد و تاریخ خونبار و سیاهی در طول قرنهای متمادی گریبان کلیسا را گرفت.

حال روث، سایه‌ای از کلیسای برگزیده خدا، نعومی را که نماد اسرائیل بود، به غایت محترم شمرد و این در نظر بوعز که سایه‌ای از مسیح بود، بسیار مقبول آمد.

دومین نکته قابل تحسین، جدا شدن روث از پدر و مادر دنیایی و قوم بت پرست خود بود؛ هر ایماندار مسیحی که به سوی کلام خدا حرکت می کند، می بایست از گذشته خود، هر چیزی که بوده، کاملاً جدا گردد و هرگز به عقب خود برنگردد. اگر کسی خود را مسیحی می داند اما هنوز به این باور نرسیده که می بایست از طبیعت گذشته خود جدا گردد، او هنوز مسیح را نشناخته و در راه او گام برنداشته.

یک مسیحی که دارای تولدی تازه از خداوند است، پدر او خدای آسمانی است و کلیسا برایش می بایست هیکل روحانی خداوند باشد. اگر هنوز شخصی در اندیشه پدر و مادر جسمانی خود، خود را به آنان منتصب می داند، او هنوز تولد تازه را نیافته و هنوز در طریق امتها به پیش می رود، و در نهایت مسیر او به مانند عرفه به سمت خواستگاه بت پرست خود خواهد بود.

روث این تغییر شخصیت خود را در عمل نشان داده بود و این باعث خشنودی و رضایت بوعز نسبت به او شده بود.

و سومین نکته درخور ستایش، حرکت روث به سمت قوم اسرائیل که تا کنون در میان آنان نبوده می باشد، او تنها با اندک دانشی از این که آن قوم برگزیده خدا است، تمام

رنجهای احتمالی آینده را به جان خرید، تا او نیز در میان آن قوم ساکن و زیر سایه آن، از خدای اسرائیل نصیب ببرد.

کلیسای حقیقی خداوند نیز هرگز به رنجهای و مشقّات احتمالی که دنیا برای او خواهد داشت توجه نمی‌کند، زیرا نگاه او به جایگاهی است که از جانب خدا خواهد یافت. این ایمان به فرصتهای دنیا نیست، بلکه ایمان به چیزهای آینده، ایمان به آن چه در خشنودی خدا قرار دارد است، که در نظر خدا بسیار ارزشمند می‌باشد.

حال روث که آماده برای مردن در زیر سایه خدا، با نعومی به سمت حیطة کلام خدا حرکت کرده بود، به عوض سختیهایی که از پیش به او گفته شده بود، داشت صاحب برکات بسیار بزرگی می‌گردید که هنوز خود او از آن باخبر نبود. نیکویی و دلدادگی برای مقبولیت در نزد خدا، داشت او را به سمتی می‌برد که هرگز فکرش را نمی‌کرد.

مابقی آیات باب دوم کتاب روث از نیکوییهای بوعز نسبت به روث و خشنودی نعومی از عروزش حکایت می‌کند. نعومی با خود عروسی از میان امّت‌ها آورده بود که باعث خشنودی و رضایت ولی او نیز گردیده بود.

حال هر چند روث دختری باکره نبود و قبلاً در نکاح کسی بوده که از دنیا رفته. امّا آن شرایط برای پیش از ورود او به حیطة خدا بوده است، مانند کسی که پیش از ایمان به مسیح در بی‌ایمانی نکاح کرده باشد. از این نکته، تعلیمی دیگر بیرون می‌آید که مربوط به موضوع نکاح می‌باشد و چون موضوع نکاح دارای نکات تعلیمی بسیار ظریفی است و بیان آنها به تنهایی موضوع یک کتاب مستقل می‌باشد، که در حیطة این نوشتار نیست از بیان آن پرهیز می‌کنم.

انتخاب روث به عنوان عروس بو عز:

در باب ۳ کتاب روث می‌خوانیم که چگونه روث خود را زیر ولایت بو عز قرار می‌دهد. در این باب نیز چند نکته قابل توجه وجود دارد.

اول این که، وقتی روث خواست خود را زیر ولایت بو عز قرار دهد، نعومی به او گفت که نخست غسل نموده و خود را تدهین کند: «پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مرد شناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود.» (روث ۳ : ۳).

غسل یکی از سنت‌های کهن قوم اسرائیل بوده که حسب چند مورد خاص بر قوم واجب می‌شده، اما در مفهوم کلی آن به مفهوم طهارت و پاکیزگی تن و روان می‌باشد. طریق غسل همیشه در قوم اسرائیل مرسوم و به یک شکل انجام می‌شده. و حال روث قصد داشت به صورت رسمی تحت ولایت بو عز به اسرائیل بپیوندد، لذا لازم بود پیش از آن خود را تطهیر نماید.

توجه کنید که فرمان به غسل از سوی نعومی که نماد اسرائیل بوده، به روث موآبی که از امتهای آمده بود و سایه‌ای از کلیسای برگزیده است، داده شد. این به آن معنی است که کلیسا و هر ایماندار مسیحی برای غسل تعمید آب می‌بایست تعمید آب را به همان شکلی که در قوم اسرائیل مرسوم بود به عمل بیاورد و نمی‌تواند به اشکال مختلف خود ساخته‌ای که امروزه در بین اکثر کلیساها رواج دارد انجام شود. هر سنتی می‌بایست بر اساس آن چه در خاستگاه اولیّه آن است به انجام رسد. اگر امروز فرقه‌ها آن را به اشتباه به عمل می‌آورند به خاطر آن است که آنان پیش‌تر مانند عرفه به سمت امتهای بازگشت نموده بودند و گوش به کلام خدا نمی‌دهند. چرا؟ چون کلام خدا با کلیسای وفادار و همراه با او می‌باشد، همان گونه که روث با نعومی ماند و از او دریافت نمود.

روث موآبی بعد از شناختن بوعز اسرائیلی، برای سپردن ولایت خود به او می‌بایست در ابتدا غسل می‌نمود. این برای هر ایماندار مسیح نیز حکم است که پس از شناختن مسیح، برای تقدیم نمودن ولایت خود به خداوند عیسی مسیح می‌بایست در ابتدا غسل نماید.

پطرس در روز پنطیکاست، همراه با نزول روح‌القدس و شکل‌گیری کلیسای خداوند عیسی مسیح، شرط داخل شدن در ولایت خداوند عیسی مسیح را به تمامی مردم حاضر در آن جا که پای موعظه او آمده بودند، گوشزد کرد و به آنان گفت که می‌بایست در ابتدا توبه نموده و در نام خداوند عیسی مسیح تعمید بگیرند، تا پس از آن با دریافت روح‌القدس وارد ولایت و پادشاهی خداوند گردند: «^{۳۸} پطرس بدیشان گفت: توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت.^{۳۹} زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند» (اعمال ۲: ۳۸ - ۳۹).

نکته دیگری که نعومی به روث می‌آموزد، طریقی است که بوعز با دیدن آن خواهد فهمید روث خواهان ولایت او می‌باشد: «^{۴۰} و چون او بخوابد، جای خوابیدنش را نشان کن و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.» (روث ۳: ۴). شاید جالب باشد که این طریقی، علاوه بر این که یکی از رسوم کهن می‌باشد، اما امروزه نیز در بین خیلی از ملت‌ها شبیه این دیده می‌شود.

شاید هم برخی از این جای کلام، برداشت نادرستی کرده باشند، اما حقیقت ماجرا این است که این کار روث، هیچ ربطی به برقراری ارتباط جنسی ندارد. او تنها پاهای بوعز را گشود و سر خود را بین دو پای او گذاشت.

قطعاً همه شما در بعضی از فیلم‌ها دیده‌اید، وقتی شخصی قدرتمند از کشتن کسی منصرف می‌گردد و می‌خواست بر او ترحم کند، پاهای خود را می‌گشود و به آن شخص

می گفت از میان پاهای من عبور کن تا بر جانت رحم کنم. این عمل چنین مفهومی را می‌رساند که اگر کسی از میان پاهای دیگری عبور کند ولایت و سروری او را بر خود پذیرفته و از او طلب رحمت دارد، و دیگر هرگز نمی‌بایست به او خیانت کند زیرا در غیر این صورت، حکم او مرگ خواهد بود. خوابیدن روٹ در بین پاهای بوعز نشان از پذیرش ولایت و سروری بوعز بر او بود.

کتاب مکاشفه که از سوی خداوند عیسی مسیح فرستاده شده نیز در جایی چنین صحنه‌ای مقتدرانه را نشان می‌دهد: «^۱ و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری در بر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش.^۲ و در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛^۳ و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند» (مکاشفه ۱۰ : ۱ - ۳).

فکر کنم این فرشته زورآور کتابچه به دست را بشناسید؛ او پای راستش را بر دریا و پای چپش را بر خشکی نهاد. اوه! این نشان از حق مالکیت و ولایت او بر تمامی آبها و خشکیها و هر چه در آنها است دارد. غریو صدای او بر اقتدار و ولایت او بر هر چیزی که بر روی زمین و در دریا هست حکایت دارد.

وقتی کسی خود را در زیر پاهای خداوند عیسی مسیح قرار دهد، ولایت و اقتدار خود را به او سپرده و دیگر هیچ کسی به جز خداوند بر او اقتدار و حق مالکیت نخواهد داشت، حتی نفس خود آن شخص. یک ایماندار مسیحی، تنها با سر نهادن به تمامیت کلام خدا و قرار گرفتن در بدن روحانی مسیح یعنی کلیسای خداوند عیسی مسیح، تحت ولایت و رهبری او قرار خواهد گرفت و در زمره برگزیدگان خداوند خواهد بود.

اکیداً متذکر می‌شوم نه آن که کسی بگوید من خود را به مسیح سپردم، مانند آن چه در همه کلیساها و از دهان همگان می‌شنویم! این تنها یک ادعای بی‌اثبات است که

همگان می‌آورند ولی بسیار انگشت شمارند کسانی که تا کنون آن را اثبات نموده باشند. مقصود کسی است که به تمام کلام خدا، با انجام دادن به احکام آن آمین گفته باشد، که این خود امری بسیار بسیار دشوار است.

خود خداوند عیسی مسیح در خصوص چنین اشخاصی می‌فرماید: «^{۲۱}نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.^{۲۲} بسا در آن روز مرا خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم؟^{۲۳} آنگاه به ایشان صریحاً خواهیم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متی ۷ : ۲۱ - ۲۳).

آیا می‌دانید زمانی که یوحنا خداوند عیسی مسیح را در جلال پر عظمتش می‌بیند، و وقتی که از ترس خود را پیش پاهای او می‌اندازد، در حقیقت سر خود را بین پاهای مسیح قرار داد تا زیر ولایت او در امان بماند: «^{۱۷}و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهای افتادم. و دست راست خود را بر من نهاده، گفت، ترسان مباش؛ من هستم اول و آخر و زنده» (مکاشفه ۱ : ۱۷).

حال برگردیدم به ادامه کتاب روٹ. او حسب سفارشهای نعومی، شبانگاه به خرمنگاه می‌رود و این کار را انجام می‌دهد. در نیمه‌های شب بوعز احساس می‌کند کسی بین پاهای او خوابیده که از خواب بیدار می‌شود و روٹ را می‌بیند.

آیه نهم باز این ادعا را اثبات می‌کند که خوابیدن روٹ بین پاهای بوعز به معنی ارتباطی جنسی نبوده، و او تنها سر خود را بین پاهای بوعز بر روی زمین نهاده بود، زیرا بعد از بیداری بوعز، از او می‌خواهد تا جامه خود را برای او بگستراند تا بخوابد: «^۹و گفت: تو کیستی؟ او گفت: من کنیز تو، روٹ هستم؛ پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی» (روٹ ۳ : ۹).

اما سخن بوعز به روث، گوشزدی برای کلیساهای امروز دارد: «او گفت: ای دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اوّل، چون که در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی» (روث ۳: ۱۰).

روث پیش‌تر برای نیکوییهایش تحسین شده بود و برکات زیادی یافته بود. این کلیسایی است که چون در نیکویی رفتار کند هرگز از دیدگان خداوند مخفی نمی‌ماند و به وقتش برکات را از خداوند می‌یابد. اساساً اگر امروزه هر کسی در کلیسای خداوند عیسی مسیح قرار دارد، خداوند از خیلی پیش‌تر او را دیده بود و تحت نظر داشته تا به وقت حرکت او به سمتش او را برکت دهد. مانند روث، زمانی که در میان امّتها بود و هنوز به اسرائیل داخل نشده بود، ولی در حق نعومی نیکویی کرد و با او همراه شد و خود را به خدا و قومش تسلیم نمود.

اما این همه آن چیزی نیست که کسی را در برگزیدگی خداوند قرار دهد. این تنها ابتدای حرکت به سمتی درست است، این شروع تبدیل شدن به حقیقت جاودان است. تا این لحظه روث وارد قوم گردید، اما هنوز عروس بوعز که نماد مسیح بود نشده بود. آیا متوجه می‌شوید؟

هر کسی که به مسیح ایمان می‌آورد، فقط وارد کلیسا می‌گردد، این فقط یک شروع برای برگزیدگی است. بسیاری وارد کلیسا می‌گردند. دیدید که در ابتدا نیز روث و عرّفه هر دو وارد شدند. هر دو این فرصت را داشتند تا یک مرحله دیگر پیش بروند و وارد قومیت خداوند گردند؛ اما چه شد؟ عرّفه به عقب برگشت و در نهایت هلاکت ابدی را یافت، ولی روث به پیش رفت و برکات گرفت.

عرّفه نماد کلیساهای دنیا دوستِ فرقه‌ای بود، هر فرقه‌ای در همان ابتدا از مسیحیت خارج شده و مردود خداوند است. در کتاب مقدّس می‌بینید که دیگر هرگز از عرّفه نامی برده نشد، زیرا برای خدای کتاب مقدّس او اصلاً مهم نبود به همان گونه نیز

فرقه‌ها برای خداوند اهمیّت ندارند. او حتّی نتوانست خود را به حیطة قوم و کلام خدا برساند که بوعز در آن جا ساکن بود، تا زیر نگاه او قرار بگیرد؛ به همین گونه خداوند نیز به هیچ کسی که خارج از کلیسای برگزیده او باشد نگاه نمی‌کند چون در حیطة نگاه و اطاعت از کلام او نیست.

ولی برعکس، آنانی که وارد حیطة کلام و قومیت خدا می‌گردند و کارهایی را که خدا می‌پسندد را انجام می‌دهند، همانند آن چه روث به جای آورد خواهند بود، همان گونه که او مورد توجّه بوعز قرار گرفت، آنان نیز مورد توجّه خداوند و انتخاب او قرار خواهند گرفت. آیا متوجّه می‌شوید؟ پس وقتی از کلیسا صحبت می‌شود دیگر منظور هیچ کلیسای فرقه‌ای نیست.

اما باز این پایان کار برای برگزیدگی روث نبود او به دلایلی که جلوتر اشاره خواهیم نمود می‌بایست به زوجیت بوعز در می‌آمد تا غایت برکات و میراث را می‌گرفت.

روث جوان بود و می‌توانست به نکاح یک جوانی از اسرائیل در بیاید، حتّی بسیار ثروتمندتر از بوعز؛ اما انتخاب او مردی میان سال به نام بوعز بود، او حتّی به آن ولی‌ای که مقدّم‌تر بود نمی‌اندیشید، نگاه او فقط به بوعز بود که مردی نیک سرشت بوده. او برای کار فقط در کشتزار بوعز کار نمود و ولایت خود را به او سپرد. بوعز انتخاب اوّل بلکه تنها انتخاب روث بود. برای همین این کار روث به غایت برای بوعز نیکو و ارزشمند آمد و به او گفت: «او گفت: ای دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اوّل، چون که در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی» (روث ۳: ۱۰).

آیا می‌دانید برای هر فرد مسیحی نیز می‌بایست اولویت و تنها انتخاب او خداوند عیسی مسیح باشد و تنها در زیر نام و سایه او قرار بگیرد؟ خداوند به هیچ وجه تحمّل نمی‌کند حتّی به عنوان اولویت دوّم کسی قرار بگیرد. او اگر در اولویت اوّل کسی نباشد او را لایق بودن در ملکوتش نمی‌داند و بیرون خواهد افکند.

خداوند عیسی مسیح این را به صراحت به همه ایمانداران اعلام نمود: «^{۳۷} و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد» (متی ۱۰ : ۳۷).

حال خودتان ببینید وقتی کلیسایی نام "خداوند عیسی مسیح" را که تنها نامی است که می‌بایست بر خود داشته باشد، محترم نمی‌دارد و نامی دیگر بر خود می‌گیرد، چگونه از مسیحیت خارج می‌شود و ملکوت خدا را از دست می‌دهد. آیا خداوند او را تحمل خواهد کرد؟

اکنون سخنی با کلیساهایی دارم که در زمره فرقه‌ها قرار ندارند ولی همچنان اسمهایی به غیر کلیسای خداوند عیسی مسیح بر خود دارند؛ با کلیساهایی صحبت می‌کنم که تا به خروج از فرقه‌ها پیش آمدند، و در لحظات آخر برای برگزیدگی، به انحراف رفتند. لطفاً دقت کنید! دقیقاً در لحظه انتخاب، در پایان وقت حصاد، به جای این که تنها فکر و انتخابشان مانند روٹ، بوعز که نماد مسیح بود باشد، در پی جوانان خوش سیما و دولتمند دیگری که نامهای دیگری دارند می‌روند، شرایطشان چگونه خواهد بود؟ اوه! بله! آنان نیز به اشتباه رفتند!

کسی که کلام مسیح را زمین می‌گذارد و به قول خودش در پی یک نبی یا هر کس دیگری می‌رود، و این گونه خود را توجیه می‌کند که این نبی نیز متصل به مسیح است و پیروی مطلق از او پیروی از مسیح است، و ده‌ها توجیه باطل و عجیب دیگر، مانند کسی است که در شرایط انتخابی همچون روٹ قرار گرفته، اما انتخاب او بوعز نبوده و به دنبال جوانی ثروتمند و خوش زبان رفته است.

این بسیار وحشتناک است. همان گونه که اگر روٹ چنین کاری می‌کرد، در زنجیره نسب نامه خداوند عیسی مسیح قرار نمی‌گرفت، چنین ایماندارانی نیز در نسب نامه کلیسای حقیقی خداوند قرار نخواهند گرفت. این یک چرت سنگین است که امروزه بر

چشمان کلیسای باکره افتاده. کلیسای باکره مسیح به جای جمع نمودن ثمرات و افروختن مشعل کلیسا، با گذاشتن وقت خود برای افراشتن نامهای مقدّسین، به یک چرت عمیق روحانی رفته‌اند!

آن چنان خوابی بر چشمان کلیساها افتاده که نمی‌بینند در چه وضعیتی قرار گرفته‌اند! اگر افراشتن نام فلان برادر در این عصر پیروی از مسیح است، پیش‌تر از آنان کلیساهای فرقه‌ای دیگر، نامهای خیلی بزرگ‌تر و معتبرتر از این قبیل نامها، مانند پطرس مقدّس، پولس قدّیس و ... را در جهان برافراشته و زیر این نامها قرار گرفته‌اند.

روٹ تنها زیر نام بوعز از اسرائیل قرار گرفت و این به غایت بوعز را پسند آمد و او را به زیاده تشویق نمود و برکت داد. تنها یک ایمان، یک تعمید، یک نام، خداوند عیسی مسیح. در کنار این نام به هر دلیلی، با هر توجیه‌ای، با هر باوری، هر اسم دیگری را بیاورید، مسیح گزینهٔ دوم شما خواهد بود و هرگز لایق او نخواهید گردید.

بوعز نماد خداوند عیسی مسیح بود، مسیح کلام خدا را محترم می‌شمارد و در هر زمانی به آن استناد می‌کرد و حق آن را ادا می‌نمود. در موعظهٔ بالای کوه یادتان هست چگونه احکام خود را صادر فرمود؟ او ابتدا حق شریعت را متذکر می‌شد و حق کلام خدا را به جای می‌آورد و آنگاه کلام خود را جاری می‌ساخت: «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است، ... [فلان و فلان] لیکن من به شما می‌گویم ... [فلان و فلان]» (متی باب ۵).

بوعز نیز با این که بسیار از این اتفاق خشنود بود، اما چگونه برخورد نمود؟ پیش‌تر از او کسی دیگر در اولویت انتخاب بود، و اگر او روٹ را رد می‌کرد این حق به بوعز می‌رسید. پس او به روٹ چنین گفت: «^{۱۲} و الآن راست است که من ولی هستم، لیکن ولی‌ای نزدیک‌تر از من هست.^{۱۳} امشب در این جا بمان و بامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب

ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود؛ الآن تا صبح بخواب» (روٹ ۳ : ۱۲ - ۱۳).

آن ولیِ مقدّم‌تر نماد شریعت و کلام خدا بود که می‌بایست در ابتدا حق او داده می‌شد. آیا می‌دانید یک مسیحی نمی‌تواند بدون دادن حق شریعت خدا در عهد عتیق، مورد پذیرش مسیح قرار گیرد. برای رسیدن به مسیح باید از عهد عتیق عبور کنید، به غیر از این هرگز به مسیح نخواهید رسید. یادتان هست پطرس رسول در روز پنطیکاست از کجا شروع کرد تا به معرفی و دادن حق خداوند عیسی مسیح برسد؟ به باب ۲ کتاب اعمال رسولان نگاه کنید، او در روز پنطیکاست برای موعظهٔ نخست خود، شروع نمود از آوردن روایات بسیاری از عهد عتیق در خصوص مسیح، و او را حسب کتب مقدّس معرفی و آشکار نمود. او به این گونه حق کلام خدا را ادا نمود.

روٹ عروس بو عز:

در باب ۴ کتاب روٹ، بو عز برای به مقصود رساندن نیت خود آن ولی ارجح تر را صدا می زند و در حضور ده شاهد دیگر، موضوع فروش زمینهای الیملک و پسرانش را توسط نعومی، پیش می کشد و از او می پرسد، از آن جایی که تو در اولویت خرید هستی، آیا حاضری آن را بخری یا نه؟ و اگر تمایل نداری بعد از تو من ارجح تر برای خرید خواهم بود.

«^۱و بو عز به دروازه آمده، آن جا نشست. و اینک آن ولی که بو عز درباره او سخن گفته بود می گذشت، و به او گفت: ای فلان! به این جا برگشته، بنشین. و او برگشته، نشست.^۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: این جا بنشینید. و ایشان نشستند.^۳ و به آن ولی گفت: نعومی که از بلاد موآب برگشته است، قطعه زمینی را که از برادر ما آلیملک بود، می فروشد.^۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر. پس اگر انفکاک می کنی، بکن؛ و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم. او گفت: من انفکاک می کنم» (روٹ ۴ : ۱ - ۴)

در همین ابتدا یک نکته بسیار جالب می بینیم، بو عز برای این که به مقصود خود برسد، موضوع فروش زمینهای الیملک را از طرف نعومی مطرح می کند، در صورتی که کتاب هرگز به چنین نیّتی از سوی نعومی اشاره ای نکرده است. آن چه تا آن زمان مکتوب است، تنها اراده و خواست نعومی و روٹ به پذیرش ولایت و شوهری بو عز برای روٹ بوده. حال آیا بو عز با عنوان نمودن موضوع فروش زمین، دروغی گفته و خطا ورزیده؟ برای دانستن این مسئله به آیه آخر از باب سوم نگاه کنید.

وقتی روٹ از نزد بو عز پیش نعومی باز می گردد و آن چه واقع شده بود را شرح می دهد، پاسخ نعومی بسیار جالب بود که یک درسی برای کلیسا نیز دارد: «^{۱۸}او وی را گفت: ای دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این

کار را امروز تمام نکند، آرام نخواهد گرفت» (روث ۳ : ۱۸). چه گفت؟ «... آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد ...»

نعومی در فکر فروش زمین نبود، زمین تنها سرمایه آنان بود. اما نعومی و روث با پذیرفتن این که بوعز به هر قیمتی این کار را خواهد کرد، با صبر در انتظار این که او چگونه این مهم را به انجام خواهد رسانید، همه اختیار را به بوعز وا گذار کردند. جمله نعومی و پذیرش روث گواه بر این صاحب اختیاری بوعز بود، و صدا زدن آن ولی ارجح تر و ده شاهد دیگر توسط بوعز، به نوعی نشان از اختیار و وکالت او بر این امر دارد.

پس بوعز با پیش کشیدن موضوع فروش زمینهای الیملک و پسرانش در ابتدا با ولی ارجح تر از خود طرح موضوع نمود. برای وا گذاری یا خرید ملکی در نزد قوم اسرائیل قوانینی وجود داشت. خدا فریضه ای ابدی برای قوم اسرائیل، در وا گذاری میراث به نفرت بعد از متوفی صادر نموده بود که هرگز شکستنی نبود، این احکام پس از ادعای دختران صلفحاد، از سوی خدا صادر گردید و بوعز بر اساس همین احکام پا پیش گذاشت. در ابتدا خوب به این احکام که در کتاب اعداد مکتوب است توجه کنید.

«^۱ و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن منسی، که از قبایل منسی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینها است نامهای دخترانش: محلّه و نوعه و حجله و ملکه و ترصه.^۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند:^۳ پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند همداستان شدند، بلکه در گناه خود مرد و پسری نداشت.^۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله اش محو شود؟ لهذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده.^۵ پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد. و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:^۶ دختران صلفحاد راست می گویند. البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما.

^۸ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید.^۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید.^{۱۰} و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید.^{۱۱} و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله‌اش که خویش نزدیک‌تر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود. پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود.» (اعداد ۲۷ : ۱ - ۱۱).

از این روی اگر آن ولی از خرید زمین منصرف می‌گردید و حق ولایت خود را به بوعز می‌سپرد، دیگر برای بوعز هیچ مانعی وجود نداشت.

با وضعیّت نعومی، زمین الیملک بعد از فروش، از او کلاً منفک و جدا می‌گردید و به خریدار می‌رسید و بعد از او به فرزندان خریدار به ارث می‌رسید. اما این جا یک موضوع مهم دیگر نیز مطرح بود. یکی از پسران الیملک به نام محلون هر چند صاحب فرزندی نبود، ولی همسرش روٹ موآبی، هنوز بیوه او و در میان قوم اسرائیل سکونت داشت؛ لذا خریدار می‌بایست این زمینها را از او نیز بخرد.

پس: «بوعز گفت: در روزی که زمین را از دست نعومی می‌خری، از روٹ موآبیه، زن متوقی نیز باید خرید، تا نام متوقی را بر میراثش برانگیزی.^۴ آن ولی گفت: نمی‌توانم برای خود انفکاک کنم، مبدا میراث خود را فاسد کنم. پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیر زیرا نمی‌توانم انفکاک نمایم» (روٹ ۴ : ۵ - ۶).

جمله‌ای که بوعز به ولی ارجح‌تر به این مضمون گفت: «تا نام متوقی را بر میراثش برانگیزی.» حکایت از آن داشت که اگر می‌خواهد زمین را بخرد، می‌بایست سرپرستی روٹ که بیوه جوانی هم بود و می‌توانست صاحب فرزند شود را نیز قبول نماید، که در این صورت حسب رسم کهن قوم، موضوع کمی متفاوت می‌شد.

حسب رسم کهن قوم، هرگاه شوهر زنی از دنیا برود و صاحب فرزندی نبوده باشد، چنان چه همسر بیوه او با برادر شوهر و یا یکی از اهل قبیله نکاح کند و از آنان فرزندی حاصل شود، آن فرزند از نسل شوهر متوفایی خواهد بود که نخستین بار رحم زن را شکافته و به این گونه نام هر خاندانی در اسرائیل همیشه زنده و میراث در میان آنان باقی می ماند.

در کتاب مقدس برای اولین بار، این قانون در ماجرای تamar، عروس پسر نخست زاده یهودا، با دیگر پسرانش است که نشان داده شده: «^۱ و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته، نزد شخصی عدلّامی، که حیره نام داشت، مهمان شد. ^۲ و در آن جا یهودا، دختر مرد کنعانی را که مسمی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد. ^۳ پس آبستن شده، پسری زایید و او را عیر نام نهاد. ^۴ و بار دیگر آبستن شده، پسری زایید و او را اونان نامید. ^۵ و باز هم پسری زاییده، او را شیله نام گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزيب بود. ^۶ و یهودا، زنی مسمی به تamar، برای نخست زاده خود عیر گرفت. ^۷ و نخست زاده یهودا، عیر، در نظر خداوند شریر بود، و خداوند او را بمیراند.

^۸ پس یهودا به اونان گفت: به زن برادرت درآی، و حق برادر شوهری را به جا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن. ^۹ لیکن چون که اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود در آمد، بر زمین انزال کرد، تا نسلی برای برادر خود ندهد. ^{۱۰} و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند» (پیدایش ۳۸ : ۱ - ۱۰).

آیه نهم و دهم، علاوه بر این که اثبات می کند این حکم از جانب خداوند است، یک هشدار بسیار جدی برای کسانی دارد که مشمول چنین وضعیتی می گردند! اونان پسر دوم یهودا، می دانست که اگر فرزندی از تamar حاصل شود، آن فرزند از نسل او محسوب نمی شود، پس به گونه ای عمل نمود که تamar باردار نگردد. و چه شد؟ خشم خدا بر او افروخته شد و جاننش را هلاک ساخت. اگر حق کسی را به او ادا نمی نمایید، به کسی دیگر وا گذارید تا حقش را به جای آورد.

از این روی بود که چون آن ولی ارجح تر نمی خواست، با دادن هزینه‌ای هنگفت ملکی بخرد که برای او و ورثه‌اش سودی نداشته باشد، آن را به نفر بعدی یعنی بوعز وا گذار نمود.

این کاری است که در عالم روحانی اسرائیل نمود، می‌دانید که اسرائیل یک قوم بسیار متعصب بوده و هست. به خاطر الطاف و برکات بسیاری که از خدا یافته، همیشه مغرور و خود را برتر از سایر ملت‌های دنیا می‌داند. امروزه مردم دنیا، اسرائیل را فقط با نام یکی از دوازده سبط آن یعنی یهود می‌شناسند، و می‌دانیم یهودی بودن در واقع یک قومیت است، نه یک دین که کسی بتواند به آن بپیوندد یا از آن جدا شود. اگر کسی در یکی از این دوازده سبط اسرائیل به دنیا نیاید، هرگز اسرائیلی محسوب نمی‌شود.

حال به حقیقت روحانی آن چیزی که در زمان مسیح اتفاق افتاد، با آن چه در کتاب روث از آن سایه‌وار دیده می‌شود، خوب دقت کنید. حسب شریعتی که خدا به موسی داده بود، نجات از آن کسی بود که می‌توانست در انجام شریعت خدا به کاملیت عمل نماید؛ اسرائیل آن فیض را فقط برای خود می‌دانست؛ و حال آن که اراده خدا بر این بود تا در نهایت فیض او که به رهایی از اسارت گناه و شیطان است، به تمام امت‌های روی زمین برسد. روث زنی بود که از امتی غیر اسرائیلی به آن داخل شده و برای این که از آنان محسوب شود، و میراث الیملک را در خاندانش زنده نگه دارد، می‌بایست به نکاح یک اسرائیلی از آن خاندان در می‌آمد و از او صاحب فرزندی می‌شد.

آیا متوجه می‌شوید؟! یک بار دیگر شخصیت‌های این داستان را مرور می‌کنیم، آن ولی ارجح تر نماد شریعت خدا بود؛ بوعز اسرائیلی که پس از ولی ارجح محق بود، نمادی از خداوند عیسی مسیح بود؛ نعومی نمادی از اسرائیل در زمان مسیح، که موجب ورود روث به اسرائیل گردید؛ و روث موآبی نماد کلیسای فیض یافته برای نجات، از میان تمام امت‌های روی زمین.

از نعومی شروع کنید به دیدن، او در زمان تنگی از اسرائیل خارج شد و با شروع موسم امنیّت و رفاه به آن بازگشت و با خود عروسی از امّتها آورد. در زمان مسیح نیز اسرائیل با تشکیل فرقه‌های مختلف از حدود خدا خارج شد و وقتی حسب موعظت خوش مسیح به ملکوت آسمان، داشت به سمت اصالت خود کم کم باز می‌گشت، هم زمان شد با گرایش عده‌ای از امّتهای دیگر به سمت مسیح؛ می‌توانید به یاد بیاورید در آن عصر چه کسانی غیر از قوم به سمت مسیح آمدند و ایمانهای بسیار بزرگ‌تر از اسرائیل را از خود نشان دادند؟ ماجرای دختر دیوزده یکی از آنها بود.

«^{۲۴}پس از آن جا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه در آمد و خواست که هیچ کس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند،^{۲۵} از آن رو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده بر پایهای او افتاد.^{۲۶} و او زن یونانی از اهل فینیقیّه صُوریّه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.^{۲۷} عیسی وی را گفت: بگذار اوّل فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.^{۲۸} آن زن در جواب وی گفت: بلی خداوند، زیرا سگان نیز پس خرده‌های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.^{۲۹} وی را گفت: به جهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.^{۳۰} پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت» (مرقس ۷: ۲۴ - ۳۰).

اسرائیل همیشه حسب شریعت، امّتهای دیگر را از خود رد می‌نمود و نصیبی به دیگری نمی‌داد، اما مسیح دلش بر همگان می‌سوخت و رحمت خود را بر همگان جاری می‌ساخت. از سویی دیگر او در موعظه بالای کوه شریعت خود را ارائه داد و خصوصاً توصیه او به همه شاگردانش این بود که بروند و تمام امّتها را شاگرد سازند؛ او فیضش برای همگان بود.

حال برای آن که امّتهای دیگر در این فیض عظیم خدا داخل شوند می‌بایست با صاحبان فیض پیوند خورده و ثمره‌ای نیکو به بار بیاورند.

امّتها در زمان مسیح مجذوب مسیح شده بودند، نه شریعتی که در اسرائیل حکمفرما بود، مانند روٹ که مجذوب بوعز شده بود و نه آن ولی ارجح تر. او خود را به بوعز تقدیم نموده بود مانند زمانی که از امّتهای دیگر به سمت مسیح می آمدند، زیرا کلام و وعده مسیح برای آنان برکت و حیات داشت.

اما در قانون خدا مزد مستحق باید به او داده شود. مسیح حسب کلام مکتوب در کتب مقدّس، به ملکوت خدا موعظه می کرد و هر امری را به آن ارجاع می داد، چنان که بوعز نیز در ابتدا به ولی ارجح تر اشاره کرد و به او ارجاع داد.

همان گونه که شریعت به اسرائیل داده شده بود و آنان فیض آن را با امّتهای دیگر تقسیم نمی نمودند، آن ولی ارجح تر نیز حاضر نبود از مالی که می خرید، نصیبی به روٹ موآبی و فرزندی که متعلّق به او نمی شد برسد. پس از حق ولایت خود در خصوص او صرف نظر کرد و با به جا آوردن سنتی قدیمی آن را به شخص بعدی که بوعز بود وا گذار کرد: «و رسم انفکاک و مبادلت در ایّام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود می داد. و این در اسرائیل قانون شده است.^۸ پس آن ولی به بوعز گفت: آن را برای خود بخر. و کفش خود را بیرون کرد» (روٹ ۴ : ۷ - ۸).

این سایه ای بود از آینده که چگونه کلیسا، به عنوان عروس مسیح، به او سپرده شد. کلیسا که بدن روحانی خداوند و وارث ملکوت آسمان است از میان جمیع امّتها برگزیده می شود، پیوندی روحانی با خداوند عیسی مسیح می بندد و حسب ایمان از ذریت روحانی ابراهیم محسوب شده و اسرائیلی حقیقی که به مفهوم مرد مقاوم خدا است می گردد.

حال فرزند روٹ، یا همان کلیسا کیست؟ این را کتاب مکاشفه به ما می گوید: «^۱ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد، زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر

سرش تاجی از دوازده ستاره است،^۲ و آبستن بوده، از درد زه و عذاب زاییدن فریاد بر می آورد.^۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک، اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر؛^۴ و دُمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می‌زایید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد.^۵ پس پسر نرینه‌ای را زایید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او رबوده شد. و زن به بیابان فرار کرد که در آن جا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند» (مکاشفه ۱۲ : ۱ - ۶).

این زن کلیسای خداوند عیسی مسیح است و آن پسر نرینه که به آسمان رबوده شد همان باکره‌های دانای پر از روح‌القدس و ثمرات نیکو است که خداوند در حکایت ده باکره به آنها اشاره کرده بود. اشتباه نکنید منظور از پسر نرینه، خداوند عیسی مسیح نیست که به آسمان رفته، زیرا این وقایع مربوط به هفت سال پایانی از روز ششم خلقت است؛ منظور از پسر نرینه کلیسای عروس است که در این زمان به آسمان رबوده می‌شود و باکره‌های نادان یا همان کلیسای خداوند به بیابان می‌گریزد.

با شنیدن این مطالب، می‌دانم یک تداخل تعلیمی برای بعضیها به وجود خواهد آمد، لذا برای رفع این تداخل تعلیمی لازم به توضیح مختصری در این خصوص می‌باشد.

ماجرای روث و آن چه از تعالیم برآمده از آن شنیدید ربطی به موضوع تعلیمی رد شدن مسیح توسط اسرائیل ندارد، و این دو، دو موضوع تعلیمی مجزا از هم می‌باشند. در شرح ماجرای روث، مسیح به عنوان آن ولی‌ای می‌باشد که کلیسا را می‌پذیرد؛ و در خصوص رد شدن او توسط اسرائیل، مسیح به عنوان آن سنگ زاویه‌ای است که شناخته نشد و مصلوب گردید تا فدیۀ ابدی خدا برای نجات بشر گذرانده شود. هر چند در ظاهر بسیار شبیه به یک دیگر است، اما به لحاظ استخراج آموزه از یک دیگر کمی متفاوت می‌باشند.

در ادامه ماجرا وقتی آن ولی ارجح تر پای خود را از خرید زمین بیرون کشید، بوعز در میان مشایخ و قوم، خرید زمینهای الیمک و به زوجیت خود درآوردن روث را اعلام نمود. و تمامی قوم نیز به این شهادت داده و برای بوعز طلب برکت نمودند.

«و بوعز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: شما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک آلیمک و تمامی مایملک کلیون و محلون را از دست نعومی خریدم^{۱۰}. و هم روث موآبیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محلّاش منقطع نشود؛ شما امروز شاهد باشید^{۱۱}. و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: شاهد هستیم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل و لیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند؛ و تو در افراشته کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش^{۱۲}. و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تamar برای یهودا زایید، از اولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید» (روث ۴ : ۹ - ۱۲).

برکت قوم برای بوعز، در خودش نکات جالبی دارد! اول این که، وقتی گفتند: «این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل و لیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند؛» او را نیز عامل چنین برکتی خواندند. همان گونه که زنان یعقوب، لیه و راحیل که برای او دوازده پسر که اسباط بنی اسرائیل را به دنیا آوردند و به دوازده سنگ مذهب مفهوم بخشیدند و دوازده کرسی از بیست و چهار کرسی پیران در محضر تخت خدا را نقش بستند؛ کلیسا نیز برای مسیح چنین شد. دوازده رسول خوانده شده خداوند در روز پنتیکاست، که بنیاد کلیسای خداوند عیسی مسیح بودند، کلیسا را شکل داده و به دوازده کرسی دیگر پیران در محضر تخت خدا مفهوم بخشیدند.

و در دومین برکتی که قوم برای بوعز فرستادند به ماجرای فارص اشاره نمودند که تamar، عروس یهودا برای او به دنیا آورد. ماجرای به دنیا آمدن فارص نیز به شباهت آن چیزی است که بین بوعز و ولی ارجح تر اتفاق افتاد و سایه‌ای از آینده بود. حقیقتاً این گونه دعا کردن قوم در حق بوعز بسیار شگفت انگیز و جالب است! چگونه آنان، در آن زمان،

متوجّه چنین تشابهی بین این دو واقع شدند عجیب است، و چگونه هر دو واقعه را تا به این حد نیک دیدند که دهان به ستایش و برکت گشودند، عجیب‌تر؟ اگر به اتفاق هنگام تولّد فارص نگاه کنید متوجّه این تشابه خواهید شد؛ امّا نیکوتر است که از ابتدای ماجرای بین یهودا و عروسی تامار که در باب سی و هشت کتاب پیدایش مکتوب است نگاه کنید.

تا آیه دهم از این باب را بالاتر توضیح داده بودیم که چگونه پسر نخست یهودا از دنیا رفت و فرزندی نداشت و وقتی برادر دومش به همسر برادرش که نام او تامار بود درآمد، از آن جایی که نمی‌خواست برای برادرش نسلی بماند، انزال خود را بیرون می‌ریخت، که این امر موجب غضب خدا گردید و او را هلاک نمود؛ پس از آن نوبت به پسر سوم یهودا رسید که هنوز برای نکاح کم سن بوده. اکنون با این پیش مقدّمه نگاهی به ادامه ماجرا می‌اندازیم.

«^{۱۱} و یهودا به عروس خود، تامار گفت: در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسرم شילה بزرگ شود. زیرا گفت: مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد. پس تامار رفته، در خانه پدر خود ماند.^{۱۲} و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیره عدلامی، نزد پشم‌چینان گله خود، به تیمنه آمد.^{۱۳} و به تامار خبر داده، گفتند: اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش، به تیمنه می‌آید.^{۱۴} پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برّقی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازه عینایم که در راه تیمنه است، بنشست. زیرا که دید شילה بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند.^{۱۵} چون یهودا او را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.^{۱۶} پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: بیا تا به تو درآیم. زیرا ندانست که عروس او است. گفت: مرا چه می‌دهی تا به من درآیی.^{۱۷} گفت: بزغاله‌ای از گله می‌فرستم. گفت: آیا گرو می‌دهی تا بفرستی؟^{۱۸} گفت: تو را چه گرو دهم؟ گفت: مهر و زّار خود را و عصایی که در دست داری. پس به وی داد، و بدو در آمد، و او از وی آبستن شد.^{۱۹} و برخاسته، برفت. و برّقع را از خود برداشته، رخت بیوگی پوشید.

^{۲۰} و یهودا بزغاله را به دست دوست عدلامی خود فرستاد، تا گرو را از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت^{۲۱}. و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: آن فاحشهای که سر راه عینایم نشسته بود، کجا است؟ گفتند: فاحشهای در این جا نبود.^{۲۲} پس نزد یهودا برگشته، گفت: او را نیافتم، و مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشهای در این جا نبود.^{۲۳} یهودا گفت: بگذار برای خود نگاه دارد، مبادا رسوا شویم. اینک بزغاله را فرستادم و تو او را نیافتی

^{۲۴} و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده، گفتند: عروس تو تاملار، زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبهستن شده. پس یهودا گفت: وی را بیرون آرید تا سوخته شود!^{۲۵} چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده، گفت: از مالک این چیزها آبهستن شده ام، و گفت: تشخیص کن که این مهر و زنا و عصا از آن کیست^{۲۶}. و یهودا آنها را شناخت، و گفت: او از من بی گناه تر است، زیرا که او را به پسر خود شیله ندادم. و بعد او را دیگر شناخت.

^{۲۷} و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توأمان در رحمش بودند.^{۲۸} و چون می زایید، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته، بر دستش بست و گفت: این اوّل بیرون آمد.^{۲۹} و دست خود را باز کشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: چگونه شکافتی؟ این شکاف بر تو باد. پس او را فارص نام نهاد.^{۳۰} بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بر دست داشت بیرون آمد، و او را زارح نامید» (پیدایش ۳۸ : ۱۱ - ۳۰).

از آیه بیست و هفتم به بعد منظور این نوشتار است. در موقع وضع حمل تاملار دو پسر در رحم او بودند که یکی از آنان می بایست صاحب حق نخست زادگی و میراثدار پدر فوت کرده می شد، به نامهای "زارح" و "فارص". این دو به شباهت ولی ارجح تر و بوعز بودند، سایه ای از شریعت خدا به اسرائیل که مقدم تر از شریعت خداوند ما عیسی مسیح بود. در هنگام زایمان، در رحم مادر بین این دو رقابت بود، مانند ولی ارجح تر و بوعز.

ابتدا زارح دست خود را بیرون آورد و قابله ریسمان قرمزی به دست او که اوّل آمده بود بست، امّا زارح در دم دست خود را پس کشید، مانند آن ولی ارجح تر که ابتدا او برای خریدن زمین پا پیش نهاد، ولی منصرف شد و عقب کشید؛ و پس از آن که زارح دست خود را پس کشید و به داخل برگشت، فارص از رحم تamar بیرون آمد و نخست زادگی و میراث به او رسید.

زارح رحم امن مادر را تا آخر برای خود نگه داشت و نمی خواست آن را با دنیای بیرون از آن محدوده امن خود عوض کند، رحم مادر شریعت و چهاردیواری و حصار او بود تا با دنیا آمیخته نگردد، مانند شریعتی که قوم اسرائیل در حصار آن ماندند و نخواستند از آن جدا شده و جهان را با دیگران قسمت کنند.

امّا فارص از آن حصار امن بیرون آمد تا دیگران را فیض بخشد، بیرون آمدن او علاوه بر این که نام پدر فوت کرده و مادرش را زنده نگه داشت، بلکه رگه ای شد که به خداوند عیسی مسیح رسید و فیض را به تمام امتها ارزانی داشت. کمی دیگر در پایان کتاب روث این را خواهید دید.

این ماجرا که برای چند نسل پیش تر بود در یاد قوم مانده بود و وقتی ماجرای روث پیش آمد، تمام افکار قوم به سمت این دو اتفاق مشابه (به لحاظ مفهومی) جلب شد. هر دوی این وقایع، که فوق العاده در سرنوشت قوم اسرائیل مهم بوده، سایه ای بوده از این که چگونه فیض خدا توسط مسیح به کلیسای او رسید که متشکل از تمام امتهای جهان بود.

در ادامه کتاب روث، بوعز با روث ازدواج می کند و از آنان پسری به نام عوبید به دنیا می آید که موجب شادی نعومی و شهرت او در تمام اسرائیل می گردد. زمان آن رسیده بود نعومی که پیوسته دلش با عروسش روث بود، به وسیله او، مبارک گشته و از ولی تازه خود التفات یابد.

«^{۱۳} پس بُوعَز روث را گرفت و او زن وی شد و به او در آمد و خداوند او را حمل داد که پسری زایید.^{۱۴} و زنان به نعومی گفتند: متبارک باد خداوند که تو را امروز بی‌ولی نگذاشته است؛ و نام او در اسرائیل بلند شود.^{۱۵} و او برای تازہ کنندهٔ جان و پرورندهٔ پیری تو باشد زیرا که عروست که تو را دوست می‌دارد و برای تازہ کنندهٔ جان و پرورندهٔ پیری زایید.^{۱۶} و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایهٔ او شد» (روث ۴ : ۱۳ - ۱۶).

نعومی نماد قوم اسرائیل در زمان مسیح بود. او نماد آن اسرائیلیانی بوده که از همان ابتدا به مسیح ایمان آورده و مژدهٔ خوش انجیل را اعلام نمودند و از میان امتها، کلیسای عروس خداوند عیسی مسیح را برپا کردند. و در انتها با کلیسا محسوب شده و صاحب تمام فیضها گردیدند.

پایان کتاب روث به بخشی از شجره نامه‌ای اشاره می‌کند که از فارص، پسر تamar شروع گردیده، تا به عوبید فرزند روث می‌رسد، و از آن جا تا به داوود پادشاه پیش می‌رود، و می‌دانیم که خداوند عیسی مسیح نیز از نسل داوود پادشاه بود که وارد دنیا می‌گردد.

«^{۱۷} و زنان همسایه‌اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاییده شد، و نام او را عوبید خواندند و او پدر یسی پدر داوود است.^{۱۸} این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛^{۱۹} و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛^{۲۰} و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلّمون را آورد؛^{۲۱} و سلّمون بُوعَز را آورد؛ و بُوعَز عوبید را آورد؛^{۲۲} و عوبید یسی را آورد؛ و یسی داوود را آورد» (روث ۴ : ۱۷ - ۲۱).

با توجه به آیات باب اوّل و این آیات، در می‌یابیم که ماجرای روث به پیش از پادشاهی شاول که اوّلین پادشاه اسرائیل بوده بر می‌گردد و حتی خیلی عقب‌تر، در دورهٔ داوران و احتمالاً مربوط به پیش از روی کار آمدن جدعون باید باشد. اما زمان نگارش این کتاب حتماً می‌بایست بعد از زمان پادشاهی داوود، که دومین پادشاه اسرائیل بوده باشد؛ زیرا بودن نام شخص داوود در پایان این نسب نامه، به بزرگی و دارای اهمیت یاد شده.

وقتی به کل تاریخ قوم اسرائیل نگاه کنیم، از ابتدای آدم، و از نسل شیث، فرزندی که خدا به جای هابیل به آدم داده بود، با وجودی که انسانهای بسیاری وارد دنیا شدند، اما خدا یک رگه از میان تمام مردم جهان را برگزید و تا به تولّد خداوند عیسی مسیح با همان پیش آمد. البتّه حقیقتاً این نباید عجیب باشد و می‌بایست حتماً هم همین گونه باشد و غیر از این محال است، چون هر انسانی فقط در یک رگهٔ نَسَبی می‌تواند قرار بگیرد.

اما چیزی که این رگه را متمایز از همهٔ نسب نامه‌های دیگر می‌کند آن است که، در سرتاسر این رگه حضور پیوسته خدا دیده می‌شود که چگونه همهٔ اتفاقات را شکل و مفهوم می‌بخشد، و جالب‌تر از آن وقایع تاریخ این رگه به گونه‌ای نقش خورده که در میان نسلهای مختلف آن بارها به گونه‌های مختلفی تکرار شده و همهٔ آن وقایع سایه و مفهومی در یک سمت و سو دارند.

وقتی به مفاهیم وقایع و مقصدی که همهٔ آنها به سمت او نشانه گرفته‌اند با دقت بنگرید، به خداوند ما عیسی مسیح و فیض عظیمی که خدا به واسطهٔ او به تمام جهان بخشیده خواهید رسید. شرح کتاب روٹ و رمزگشایی مفاهیم روحانی حاصل از این کتاب که در ظاهر، بیشتر به یک رمان شباهت دارد، بسیار دشوار بود که اگر روح‌القدس عزیز میسر نمی‌فرمود، از قوّت استنتاج این غلام حقیر حقیقتاً خارج بود. امید است متن این کتاب که سعی شده به سادگی تمام به نگارش درآید گویا و قابل درک همگانی باشد.

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح‌القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لوک رایان